



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



دوم اپریل 2024

داکتر سید عبدالله کاظم

چرا غبار از بیان حقایق در مورد توطئه قتل امیر حبیب الله خان سراج الملو والدین طفره رفته است؟

(قسمت دوم)

نکات مهم در گزارشات مستند "سراج التواریخ":

علامه فیض محمد کاتب ضمن شرح مبسوط رویداد شهادت امیر حبیب الله خان در صد صفحه اخیر بخش سوم - جلد چهارم "سراج التواریخ مطالب مهمی را گزارش میدهد که بر مبنای آن اتهام قتل امیر بواسطه شجاع الدوله خان فرشباشی ضعیف گردیده و بار مسئولیت به جانب دیگری ارجاع میشود، از اینقرار:

1 - به قول غبار: «همین که ضارب از خیمه شاه خارج گردید فوراً از طرف شاه علیرضا خان کندکمر گرقتار گردید، ولی دفعته افسر عالی رتبه تری پیدا شد و بر رخ عسکر محافظ سیلی سختی کشیده ضارب را رها کرد و به کندکمر گفت: آرام باشید، اعلیحضرت خوابند.»

اگر قبول کنیم که شجاع الدوله خان به تحریک شهزاده امان الله خان و علیا حضرت امیر را به قتل رسانیده باشد، در این صورت او باید اینکار به تنهایی انجام داده باشد، در حالیکه با موجودیت تعداد زیاد محافظان و پهره دارها چه در داخل خیمه و چه در بیرون خیمه و آنهم اکثریت تحت قومانده افراد منسوب به خانواده مصاحبان خاص زیر اداره سپهسالار محمدنادر خان، ناممکن بود که شخصی بطور منفرد از چند دربند گذشته و به راحت داخل خوابگاه امیر شده و با «خاطر آسوده» نزدیک بستر او شده به بنا گوش امیر فیر کند و به سرعت فرار نماید. چنانکه بعد از واقعه به قول کاتب: «یکی از میان از قاتل پرسیده، چون قاتل از خدا غافل معلوم نبود، سردار نصرالله خان در پاسخ او فرمود که کشنده معدوم و نامعلوم است، نمیتوان کسی را به تصور و گمان مأخوذ کرد و دیگری ازین اظهار سردار معزی الیه گفت: قاتل از ممالک خارجه نبوده و بجزاهل اردوی معلی و خدمه خاص حضرات والا مرتکب این فعل ننگین و نازیبا نشده است، زیرا که دزد از خارج فرودگاه اردو با کثرت کشیک چیان که به فاصله چند گام از هم دور به پا ایستاده باشند رسانیده، اقدام در چنین کار دشوار خجلت آثار نماید. پس بایست که خدمه را که در شب اذن دخول و خروج در سراپرده دارند و کشیک چیان ایشان مأذون دانسته منع نشده و نمی شوند، با منصب داران کشیک چیان و پاسداران نوبتی که در حین کشاد دادن تفنگچه مواظب پاسداری و بیدار بوده اند، مأخوذ شوند، تا پس از تحقیق و تدقیق کشف راز گردیده و قاتل به دست آمده و کیفر دیده...»، اما نصرالله خان به این موضوع توجه نکرد. ("سراج التواریخ، بخش سوم، جلد چهارم، صفحه 623 و 624)

د پانو شمیره: له 1 تر 8

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په خیر و لولی

2 - اینکه شاه علیرضا خان کندکشر نوکریوال ضارب را دیده، ولی افسر بالا رتبه تری پیدا شد و ضارب را رها کرده، سؤال است که این افسر بالا رتبه کی بود و چرا فرد مظنون را رها کرد؟ آیا او وی را می شناخت، یانه؟ قرار شایعات آنوقت این افسر بالا رتبه قوماندان عمومی نظامی دربار سپهسالار محمد نادرخان بود، لذا رهائی شخص مظنون بوسیله او از دو امکان خالی نیست یا اینکه او را می شناخت و جزء حلقه خودش بود که او را رها کرد و یا اینکه او را قطعاً نمی شناخت. اگر او را نمی شناخت، چرا او را رها کرد و هرگز به تعقیب او برنیامد و چرا درباره او و مشخصاتش هرگز ابراز نظر صورت نگرفت؟

3 - به اساس گزارشات فیض محمد کاتب در سراج التواریخ احتمال اینکه قاتل امیر شجاع الدوله خان خواهد بود، بسیار ضعیف به نظر می آید، زیرا چهار اطراف امیر را در آنشب بیشتر اعضای خانواده مصاحبان حلقه کرده بودند که آنها با شجاع الدوله خان در یک حلقه قرار نداشتند و حتی مخالفت های ذات الیبنی از قبل بین شان موجود بود و اگر شجاع الدوله را بالفعل یا هنگام خروج از خوابگاه امیر دستگیر میکردند، بطور قطع او را بازداشت و افساء و تشهیرش می نمودند. لذا اینکه صاحبمنصب بالا رتبه او را بگذارد تا فرار کند و هوتیش را پنهان نگهدارد و مسئولیت سکوت را دراینکار بعهده گیرد، منطقاً و وظیفتاً مورد سؤال قرار میگیرد.

4 - چندی قبل شجاع الدوله که فرانشبازی حضور امیر بود، به دلیل اینکه زیردستان او یک پایه خیمه امیر را کج نهاده بودند، امیر بر فرانشبازی قهر شد و او را به دلیل عدم توجه به وظیفه مورد تحقیر و لت و کوب شدید قرار داد. گفته میشود که شجاع الدوله از این رویداد عقده به دل گرفت و در صدد قتل امیر برآمد. از آنجائیکه این عمل امیر شامل حال بسا از معززان دربار گردیده بود و حتی امیریک بار در سفر استالف بر محمد نادرخان نیز برآشفت و امر کرد که ریسمان یک پیسگی بیورند و به پای او ببندند و او را کش کشان از حضور دور ببرند که امیر در اثر تضرع مستوفی الممالک از این جزا منصرف گردید. لذا منطقی نیست که به دلیل تحقیر، یک شخص تصمیم به قتل یک پادشاه بگیرد.

5 - فرض کنیم که شخص مظنون همان شجاع الدوله خان و گماشته امان الله خان بوده باشد، چطور امیر نصرالله خان بر او اعتماد کرد که اولین نامه خود را بدست او به شهزاده امان الله خان ارسال دارد در حالیکه شهزاده پس از حصول نامه، او را در یک اتاق در ارگ درحال توقیف قرار داد و فقط وقتی او را از توقیف رها کرد که نامه جوابیه را همدست او به امیر نصرالله خان به جلال آباد فرستاد. علامه کاتب از گزارش شجاع الدوله خان برای امیر نصرالله خان حین برگشت از کابل می نویسد که موصوف گفت: «نامه حضرت والا [امیر نصرالله خان] را تقدیم [شهزاده امان الله خان] کردم و از قرائت آن اشک غم از دیده ریخته و پس از دیری حکایت قضیه کله گوش را تا جلال آباد و رفتن من در کابل پرسیده، از ابتداء تا انتها سراپا قصه باز داشتم. سپس که نیک علم حاصل کرد، خودش برخاسته مرا امر کرد که شما در همین جا باشید من می آیم. چند دقیقه که گذشت محمود سامی آمده مرا با خود در ارگ برد و در تحت حفاظتم بداشت و در حجره در آورده دروازه در را به رویم می بستند و هم چنان بودم تا که امروز صبح محمود سامی آمده، مرا اذن رهائی داد و گفت جواب نامه را که آورده اید گرفته به سواری موتر خود در جلال آباد بروید...» ("سراج التواریخ"....، صفحه 677)

اکنون اگر شجاع الدوله خان گماشته شهزاده امان الله خان می بود، شهزاده چرا امر توقیف او را داد و باز هم چرا جوابیه را بدست او دوباره به نصرالله خان فرستاد و چرا با اینکار حیات گویا "گماشته" خود را عمداً به خطر مواجه ساخت؟

6 - راجع به نقش علیا حضرت باید تصریح کرد که او در آن موقع جزء حرم امیر در جلال آباد اقامت داشت و از جریان قتل امیر وقتی آگاه شد که موضوع به هدایت نصرالله خان به همه ابلاغ گردید.

امیر نصر الله خان اگر میدانست که علیا حضرت در قتل امیر نقش داشته و به حمایت از پسر خود در اینکار شریک بوده است، او را نمی گذاشت که با اعزاز به معیت دخترانش و همراهی محمد ولی خان به کابل برود و بکوشد پسر خود را قناعت دهد و از عواقب کارش بترساند و او را آماده بیعت به نصر الله خان سازد. کاتب دلیل اعزام علیا حضرت را به دستور امیر نصر الله خان به کابل به این هدف بیان میکند که موصوفه باید: «به پسرش [امیر امان الله خان] اندرز و نصیحت کرده از نیکی های [امیر نصر الله خان] یاد کند و او را از عزم خلاف باز دارد، زیرا که حوادث دنیا رنگها دارد و به او بگوید که اگر جنگ جاری شود، غالب و مغلوب معلوم نیست که کدام طرف خواهد بود، ولیکن یحتمل که جلال آبادیان غالب و کابلیان مغلوب شوند. پس در صورت مقهور گردیدن، عین الدوله فرار اختیار خواهند کرد و در صورت غربت به عالم مسافرت تکالیف و زحمات شاقه خواهند دید و از وطن و مسکن و اهل و عیال خویش دور و از ندیدن ایشان محروم و ناصبور خواهند گشت و یا فرار نتوانسته دستگیر خواهند آمد و در محاکمه عدالتیه احکام شرع شریف بر او اجراء خواهد یافت. پس بهتر است که از پیش آمد این امور علیا حضرت به فرزند خود بفهماند و او را به راه راست آرد و از جوش و خروش و اتحاد و اتفاق مردم جلال آباد آگاه کند که ترک این امر صعب و سخت نماید.» ("سراج التواریخ"....، صفحه 699)

از این معلوم میشود که علیا حضرت در رویدادهای اخیر هیچ نوع دخالتی نداشته است، در غیر آن هیئت شوری و امیر نصر الله خان دل به اینکار نمی بستند که علیا حضرت را نزد پسرش بفرستند تا او را تشویق و ترغیب نماید که از سلطنت دست بکشد و به نفع عم خود بگذرد.

7 - برعکس آنچه غبار بیان کرده است که: «تا آنوقت در تمام حلقه های پایتخت علناً گفته میشد که کشنده امیر حبیب الله خان، شجاع الدوله خان فراشبازی (عضو جمعیت سری دربار) است، نه دیگری»، فیض محمد کاتب از قول امیر نصر الله اتهام قتل امیر را به شخص دیگری رویت میدهد، چنانچه می نویسد: «وقتی امیر نصر الله خان پس از اخذ بیعت و اعلام آن به عساکر به میدان گلف رفت و سپهسالار محمد نادر خان عسکر را قبلاً آماده استقبال از امیر جدید ساخته بود، امیر نصر الله خان در حضور سپهسالار و همه درباریان و افسران و عساکر به یک راز سر به مهر اشاره کرد و گفت که: "از احاد و افراد سپاه که کرنیل شاه علی رضا خان دیروز چنانچه گذشت، به سبب قتل امیر مرحوم یاسبان بودند، شنیده بود که احمد شاه خان سر میر اسپور [پسر سردار محمد آصف خان مصاحب خاص]، امیر مغفور را به قتل رسانیده است."» کاتب می افزاید که به همین اساس: «کسی اقدام در مؤاخذه و باز پرس قتل آن مرحوم ننموده، در شب بعد از صرف غذا و ادای نماز عشاء عموم منصب داران سپاه را در خفاء به مشق گاه احضار نموده همه را به خون خواهی و بلوا متحد و متعهد و متحالف ساخته و طبل فتنه را وارون کوفته بود، صدای لا و نعم و دعا و ثنا نگشوده، سکوت اختیار کردند...» ("سراج التواریخ"....، صفحه 662)

کاتب در این ارتباط می نگارد که در همین آوان: «پس از ورود اردوی کله گوش و لمقان، در افواه جمهور انام سمر و مشتهر گشت که احمد شاه خان سر میر اسپور امیر مبرور را به قتل رسانیده است.» همچنان از افشای این خبر، شیر احمد خان ایشک آقاسی نظامی در ضمن حکایات سوانح عمری خود، که فیض محمد کاتب آن را به امر امیر امان الله خان غازی مرتب نموده، اشارت کرده می نویسد که: «برادرم از لمقان که نزد سردار عبدالرحمن خان عم خود از راه حصول تفریح چند روزه رفته بود، هم عنان اردوی تحت امر کرنیل شاه علی رضا خان در خانه آمده، آهسته به من گفت که از قلعه السراج با اردو به راه افتاد، شب را با ایشان در چارباغ به سر برده، از احاد و افراد اعداد اردو شنیدیم که در بین خود می گفتند که امیر را احمد شاه خان سر میر اسپور کشته است. از شنیدن این سخن به

برادرم گفتم که این امر بی اصل و خلاف توقع است. اما زینهار که از زبان شما به گوش کسی نرسد." («سراج التواریخ»....، صفحه 663)

8 - فیض محمد کاتب در گزارش خود که پس از قیام عساکر علیه امارت سردار نصرالله خان در جلال آباد به طرفداری امیر امان الله خان صورت گرفت، عساکر به ادعای اتهام قتل امیر شهید یک تعداد از خانواده مصاحبان را به شمول سپهسالار محمد نادر خان بازداشت و زندانی کردند. کاتب آنرا چنین بیان میکند: «در روز پنج شنبه بیست و پنجم جمادی الاولی حوالی شب پانزده نفر از خاندان سپهسالار محمد نادر خان از قبیل پدر و برادر و عم و عمو زاده و شوهر عمه و عمه زاده و چهارده نفر از غلام بچه گان خاص حضور امیر شهید، گرفتار دست سپاهیان نظام مغول و محبوس گردیده، دوچار یأس و هراس آمدند و شب را بدون اکل و نان و شرب آب به سر برده، دوتن از سپاهیان نیز با ایشان در حجره تنگی بر بستر حراست محبوسین خوابیدند و پس از طلوع آفتاب به ساعت هشت شخصی بنام غلام رسول [وکیل عساکر قیام کننده] از غرفه حجره، جانب ایشان نگریسته و سپهسالار او را دیده شناخت و.... در اندرون محبوسش خواسته و از رفتار ناهنجار او که نسبت به ایشان به روی روز آورده بود، نیز یاد کرد و او [غلام رسول] قتل امیر شهید را به همه گرفتاران نسبت داده گفت که قاتل از شما خارج نیست، زیرا که از مدتها در افواه سمر [قصه نا معلوم] بود که غلام بچه گان و خاصان بار، در قتل امیر کمر بسته و باهم درین امر سازگار آمده اند و اکنون که شما را لشکریان گرفتار ساخته اند، پس از تحقیق و تدقیق غامض مکشوف می شود که قاتل کیست و اگر شما و غیره گرفتاران قاتل یا معاون و متفق قاتل نبودید، البته بلامشاهدت آسیب و ایداء و ضرر رها می شوید.» («سراج التواریخ»...، صفحه 707)

البته همه اعضای خانواده مصاحبان که توسط عساکر قیام کننده زندانی شده بودند با تعداد دیگر چند روز بعد تحت الحفظ عساکر در حالیکه دست ها و پاهای شان در زنجیر بسته بود، با عقوبت زیاد به ذریعه وسایل باربری به کابل انتقال یافته و در آنجا زندانی شدند که بعد از مدت کوتاه بنا بر مصلحت های چند از اتهام وارده برکنار ماندند و دوباره به مقامهای قبلی خود برگردانیده شدند.

9 - درباره اینکه شهزاده امان الله خان و سردار نصرالله خان رابطه مؤدت خود را در حاشیه قرآن کریم امضا کرده باشند، دقیقاً معلوم نیست، طوریکه غبار نیز آنرا از قول کسی در جلد اول کتاب خود آورده است. در اینجا سؤال میشود که با نزدیکی علیا حضرت و سردار نصرالله خان و نیز روابط دوستانه امان الله خان با عمش در زمان حیات امیر، چه ضرورتی بود که آنها تعهد خود را درج در حاشیه کلام الله مجید نمایند؟ آیا آنها بریکدیگر بی اعتماد بودند؟ اگر چنین پیمانی درج قرآن مجید شده و آن نزد نصرالله خان در جلال آباد بوده باشد، چرا نصرالله خان آنرا به حیث یک سند برای قبول امارت خود به رخ امان الله خان نکشید و آنرا مؤید ادعای بیعت قبلی امان الله خان بر امارت خود نکرد؟

10 - دست داشتن مشروطه خواهان در قتل امیر نیز یک افواه دیگر است، چون هیچیک از گروه مشروطه خواهان که قبلاً عزم قتل امیر را کرده بودند، در حلقه نزدیک و همراهان امیر در جلال آباد حضور نداشتند. اگر آنها می توانستند در حلقه خاص اطرافیان امیر نفوذ کنند، هیچگاه برای قتل امیر در "سربام" و معبر امیر در راه عام کمین نمی گرفتند. بعد از سوء قصد اول، حلقه محافظت امیر قوی تر گردید و افواه سوء قصد دوم حلقه محافظان را بیش از پیش مستحکمتر ساخت، طوریکه در اطراف خیمه امیر در همان شب در حدود بیش از سه هزار عسکر موجود بود و چند حلقه محافظ در بیرون و درون خیمه وظیفه دار بودند که رسیدن اشخاص غیر را در خوابگاه امیر مشکل و حتی ناممکن می ساخت، مگر به کمک همین محافظان و آنهم بر طبق یک پلان قبلی.

11 - آنچه درباره نقش انگلیس ها و دست داشتن ایجنت خاص آنها مصطفی "صغیر" که خود به قتل امیر افغانستان رسماً اعتراف کرده و در مآخذ متعدد ذکر گردیده است، برعکس غبار با وجود شرح و بسط از آن طفره رفته و قتل امیر را یک پدیده داخلی وانمود و احتمال قتل امیر را بدست ایجنت مذکور رد کرده است، اما گذشت زمان و اسناد جدیدی که در این اواخر در دسترس قرار گرفته، بیشتر مؤید این نظر میباشد که انگلیسها در قتل امیر به دلایل متعدد دست داشته اند.

فواد ارسلان در مقاله خود تحت عنوان "قتل امیر حبیب الله خان و نقش انگلیس و ایجنت آن مصطفی ساغر [صغیر]" به استناد مآخذ معتبر مطالب بسیار مهم ارائه میکند که با در نظر داشت آن دیگر جای شک و تردید در زمینه باقی نمی ماند. او می نویسد: «در مورد دست داشتن انگلیس ها در قتل امیر میتوان گفت که آنها هم انگیزه و هم توانائی اجرای اینکار را داشته اند؛ از لحاظ انگیزه واضح است که در آنوقت کنترل بر امور افغانستان و موجودیت یک امیر دلخواه برای انگلیسها بسیار مهم بود. لارڈ کرزن ویسرای انگلیس در هند بر تانوی به این نظر بود که به هر صورت باید از هند در برابر حملات احتمالی روسیه و یا دیگر کشورهای رقیب انگلیس جلوگیری کرد و نفوذ بر افغانستان در اینکار یک امر لازمی است.»

فواد ارسلان می افزاید: «انگلیسها از فرستادن هیئت جرمن - ترک در جریان جنگ اول جهانی به افغانستان بسیار نگران بودند و با آنکه در اخیر امیر حبیب الله خان بیطرفی افغانستان را اعلان کرد و سفر هیئت بی نتیجه ماند، اما همینکه وی چند ماه به هیئت جرمن - ترک اجازه ماندن در کابل را داد و با وجود خواهش انگلیس، امیر اعضای هیئت را زندانی و به انگلیس تسلیم نکرد و از آمدن هیئت منحیث یک وسیله چانه زدن برای موقعیت خودش استفاده نمود، موجب گردید تا اعتماد امیر نزد انگلیس ها خدشه دار گردد و آنها بر وفاداری و صداقت امیر بر او مظنون شوند. در عین زمان نامه امیر به انگلیس ها بعد از ختم جنگ عمومی اول (در فبروری 1919) مبنی بر شمول هیئت افغان در کنفرانس صلح پاریس و شناخت افغانستان به حیث یک کشور کاملاً مستقل، نقطه عطف و انگیزه مهمی بود که در قتل امیر نقش عمده داشت، زیرا انگلیس ها این تعهد را به امیر سپرده بودند که در صورت حفظ بیطرفی افغانستان در جنگ، آنها به این موضوع می پردازند. انگلیس ها این وعده را با شخص امیر کرده بودند و هرگاه امیر از بین میرفت، این تعهد شخصی نیز دیگر از اعتبار می افتاد.»

فواد ارسلان از خود می پرسد: «وقتی به چگونگی قتل اسرار آمیز امیر دقت شود، این سؤال پیدا میشود که آیا عناصر مخالف امیر که به هر دلیل از وی ناراض بودند، عملاً توانائی انجام چنین کار خطیر را با موجودیت تعداد کثیر محافظان و تجمع اردو در اطراف محل داشتند؟ و آیا در صورتیکه قتل بدست اطرافیان امیر صورت میگرفت، قاتل میتوانست به سهولت فرار کند و در تاریکی شب ناپدید شود و کسی هم بسراغش نرود؟ جواب منطقی به این سؤالها میرساند که یک دست قوی و بر طبق یک پلان مشخص در اینکار وارد عمل گردیده که در همچو کارها به حیث یک قاتل حرفوی از تجربه و تربیت لازم برخوردار بوده است.» (ارسلان، احمد فواد: "قتل امیر حبیب الله خان و نقش انگلیس و ایجنت آن مصطفی ساغر [صغیر]"، منتشره افغان جرمن آنلاین، مورخ 22 جنوری 2017)

اینکه چگونه برای ورود این ایجنت زمینه سازی شده، واضح است که همچو عملیات بوسیله دستگاه های استخباراتی مجرب انگلیسی بعید از امکان نمیباشد و این خود میرساند که قبلاً با اشخاصی نزدیک به حلقه خاص محافظان برای عملی ساختن این اقدام تماس های برقرار شده باشد، چنانچه به قول غبار: وقتی عسکر قاتل را دستگیر کرد در حضور شاه علیرضا خان، صاحب منصب بالا رتبه فوری

پیدا شد و به روی عسکر سیلی محکم زد و آن شخص را از نزد عسکر رها کرد و گفت که خاموش باشید امیر صاحب خواب استند.

12 - با آنکه ادعایی مبنی بر اتهام قتل بدست شخص شاه علیرضا خان مستقیماً وارد نشده، اما اینکه او چرا محکوم به اعدام گردید، به گمان اغلب به چند دلیل بوده میتواند: یکی اینکه وقتی قاتل به وسیله عسکر محافظ گرفتار گردید و در همان لحظه صاحب منصب بالاتر او را رها کرد، از دو حالت خالی نبود: یا اینکه شاه علیرضا او را می شناخت، اما هرگز در شورای تحقیق او را معرفی نکرد و دیگر اینکه او را نمی شناخت و به امر صاحب منصب بالاتر او را گذاشت تا برود و ناپدید شود. او چرا این صاحب منصب بالا رتبه را معرفی نکرد و درباره او سخن نگفت که کی بود و همچنان صورت همکاری شاه علیرضا با سردار نصرالله خان نیز میتواند به موضوع جزای او اثر داشته باشد. به احتمال قوی که او قربانی خاموشی و کتمان از معرفی قاتل و یا معرفی صاحب منصب بالا رتبه شده باشد. (جریان محاکمه او را استاد عزیزالدین وکیلی پوپلزائی بطور مشروح در کتاب "سلطنت امان الله شاه و استقلال مجدد افغانستان"، بخش اول، چاپ کندهار، 1396ش، صفحه 149 - 152 نوشته است)

13 - اینکه گفته میشود: «قتل امیر یک تصمیم انفرادی نبوده، بلکه از سوی حزب سری دربار با مشورت رجال مؤثر دربار، بشمول نائب السلطنه برادر امیر، عین الدوله پسر امیر و سپهسالار محمد نادرخان و برادرانش و محمد ولیخان دروازی و شجاع الدوله خان غوربندی طرح و تطبیق شده است...»، جای شک نیست که قتل امیر یک توطئه قبلاً پلان شده بود، ولو قتل بدست یکنفر صورت گرفته و اما در عقب آن دست های دیگر زمینه ساز این عمل بوده اند.

چیزی که پای همه اشخاص فوق را در مجموع بنام "حزب سری دربار" می کشاند، یک اندازه قابل سؤال است، زیرا اگر عمیقاً به ترکیب آنها از نظر ارتباط و همفکری دیده شود دست کم سه جناح در آن مطرح میشود: یکی نصرالله خان با افکار محافظه کارانه و ضدیت با انگلیس، دیگر شاه امان الله و گروپ جوانان مترقی و ضد انگلیس و سوم سپهسالار محمد نادرخان با افکار مترقی اما قلباً متمایل به انگلیس، چنانکه وقتی امیر حبیب الله خان بیطرفی افغانستان را در جنگ اعلام کرد، محمد نادرخان برعکس نظر اولی خود، حمایت خود را از نظر امیر ابراز نمود. این موضوع را علامه فیض محمد کاتب تذکر داده است. لذا با این تفریق و تفاوت نظربین گروپ اشخاص فوق الذکر همکار و متفق الرأی شدن آنها در اجرای قتل امیر مشکل و غیر قابل باور معلوم میشود.

14 - در ارتباط با قتل امیر حبیب الله خان سراج الملة و الدین باید گفت: جای شک نیست که بدون دست داشتن یک عده درباریان، حادثه قتل امیر با وجود چند دربند قوای محافظ و امنیتی که در اطراف خیمه امیر حلقه بسته بودند، آمدن قاتل از بیرون و بعد فرار آن بدون مشکل از امکان بعید به نظر میرسد، و اما اینکه شخصی مثل "مصطفی صغیر" گماشته انگلیسی به کمک عده ای از درباریان به سهولت در داخل خیمه رهنمائی شده و بعد از قتل همچنان زمینه فرار او مساعد شده باشد، ناممکن نمیباشد.

در برابر این سؤال که موجودیت امیر به حیث یک دوست پر قدرت انگلیس در افغانستان چه منفعتی را برای آنها بار می آورد که تصمیم به قتل او بگیرند، باید خاطر نشان ساخت که انگلیسها با مهارتی خاصی که از تجارب متعدد استعمار طولانی خود در جهان آموخته بودند، در بازی شطرنج سیاسی همیشه یک و یا دوچال بعدتر را فکر میکردند یعنی آنها از اینکه امیر در داخل دربار و نیز در بین مردم محبوبیت خود را به دلالتی که در بخش های گذشته ذکر شد، از دست داده بود و هرآن خطر قتل او محتمل به نظر میرسید، لذا انگلیس ها در مورد جانشین احتمالی او دچار نگرانی بودند. نه از نصرالله خان نائب السلطنه رضایت خاطر داشتند و نه از شهزاده امان الله خان عین الدوله و می بایست

از بین این دو یکی را که احتمالاً کمتر برای شان در دسرساز بود، انتخاب می‌کردند و او جز نصرالله خان نائب السلطنه کسی دیگر نبود.

15 - به قول کاتب وقتی سردار نصرالله خان در حضور عساکر راجع به گذشته شدن امیر زبان به تسلیت کشوده و گفت: «این امر غریب و عجیبی نیست که نو به روی روز افتاده باشد، بلکه عالم پراز این گونه واقعات بوده و هست و شده و میشود و به روی کار آمده و می آید، اما اصل مقصد اسلام است که از دست نرود و خوار و ذلیل نشود. بودن و نبودن امیرحرفی نیست، خداوند اسلام را نیست و نابود نکند و کوشش و جانفشانی ما و شما برای حفظ و صیانت اسلام است و اینک وقوع این امر لوحه عبرتست که برای ما حاصل آمد که چنین پادشاه بزرگی شب و روز خود را صرف شکار و کوه گردی و صحرا نوردی و عیش و عشرت و بی خبری کند، بایست نتیجه و ثمره یله گردی خویش را ببیند، چنانچه دید و این نیست مگر نتیجه نفس پرستی و رعونت و خود پسندی خودش که به روی روز آمد و دید.»

عجب این است که در این موقع سپهسالار محمد نادر خان زبان به کلام کشود و نکته ای حساس و پرمعنی را بیان کرد و گفت: «بلی! برای پادشاه آینده افغانستان تجربت و عبرتی گذاشته شد که هر کس که خود پسندی و نفس پرستی و یله گردی کند، حالش همین خواهد بود.»

«ازین اظهار سپهسالار، شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه که با او رقابت داشت گفت: "بلی پادشاه آتیه افغانستان اگر شخص با لیاقت و بی لیاقت باشد، از اولاد امیر عبدالرحمن خان خواهد بود، دیگری را نخواهد رسید که در افغانستان جالس سریر امارت گردیده پادشاهی و فرمانروائی کند."» ("سراج التواریخ"، صفحه 628 و 629)

بزعم شاعر : من از مفصل این گفته مجملی گفتم +++ تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل

16 - انگلیس ها که از همان اول بفرآن بودند تا بجای سلاله امیر دوست محمد خان، سلاله سلطان محمد خان طلائی را که از چند جهت مورد اعتماد شان بود، در افغانستان به سلطنت برسانند و برای اینکار آنها از مدتها قبل بر محمد نادر خان سرمایه گذاری کرده بودند، در این ماجرا نیز او را بطرفداری نصرالله خان نائب السلطنه داخل عمل ساختند، طوریکه همه قوای نظامی را زیر نظر او و برادرانش و پسران عمش قرار دادند تا در صورت رسیدن نصرالله خان به سلطنت، قدرت نظامی کاملاً بدست آنها باشد. به همین دلیل بود که امیر حبیب الله خان را اطرافیان متوجه خطر از جانب امان الله خان ساخته بودند تا امیر او را به جلال آباد بخواهد و امور دار السلطنه کابل را به فرزند دیگر خود یعنی شهزاده حیات الله خان عضدالدوله بسپارد. عضدالدوله در همان روز بصوب کابل حرکت کرد، ولی نسبت مریضی شب را در نمله گذرانید و در آن شب امیر در کله گوش به شهادت رسید. اگر حیات الله خان مریض نمی شد و به کابل میرسید و زمام امور نیابت پدر را از دست امان الله خان می‌گرفت و امان الله خان طبق دستور پدر به جلال آباد می آمد، آنوقت با ورود امان الله خان به جلال آباد و تطبیق نقشه قتل امیر، آنها میخواستند به نحوی امان الله خان را در برابر عمل انجام شده قرار دهند و او ناگزیر بود به نصرالله خان بیعت کند و یا در صورت تخلف زندانی و حتی به نحوی از بین برده شود و آنوقت مسلم بود که نصرالله خان کاملاً در حیطه اقتدار سپهسالار محمد نادر خان و برادرانش قرار می‌گرفت که بدین ترتیب نام از امیر نصرالله خان و کام از خانواده مصاحبان می بود و پلان قدیم تدریجاً به منصفه اجراء در می آمد.

(ادامه دارد)

آرشیف: مطالب دیگر محترم داکتر سید عبدالله ناظم

د پانو شمیره: له 7 تر 8

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یا دونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

د پانو شميره: له 8 تر 8

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همكاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه كړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليكني د ليكنيزي بني پاروالي د ليكوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليكنه له راليرلو مخكي په خير و لولئ